

عنوان مقاله :

تهدید رهبری ایران به ترور از طرف آمریکا و اسرائیل

نویسنده:

محمود رشنواز

دانشجوی دکتری حقوق بین الملل ، واحد امارات، دانشگاه آزاد

اسلامی ، دبی، امارات

(عضو مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه)

۱۴۰۵/۰۱/۰۲

تهدید رهبری ایران به ترور از طرف آمریکا و اسرائیل

جهان بعد از گذر از مخاصمات بین‌المللی فراگیر در جنگ‌های جهانی اول و دوم و البته رخداد‌های تاریخی پیش از آن، به نوعی بلوغ و تکامل از جهت تئوری دست یافته بود؛ چنانچه این بلوغ و تکامل، دولت‌ها و اندیشمندان حوزه‌ی حقوق و روابط بین‌الملل را امیدوار به ایجاد نظم نوینی در ساختار جهانی می‌نمود. کنفرانس‌های مختلف در جهان برگزار می‌شد، نهادهای بین‌المللی، با ارائه‌ی رهنمودها، اعلامیه‌ها و پیش‌نویس‌های مبتنی بر قواعد و اصول حقوقی مختلف در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، حقوق بشری و ... سعی در توسعه‌ی حقوق بین‌الملل داشتند. این موضوع البته هرازگاهی از سوی برخی از دولت‌ها و البته برخی از گروه‌های سیاسی، نظامی، شبه نظامی و ... مورد انتقاد و حتی تعرض قرار می‌گرفت، با این حال به نظر می‌رسید این سیر رو به بهبودی و کمال است. در دورانی که یکی از مسائل مهم و اساسی در جهان، بحث کنترل تسلیحات و خلع سلاح جهانی و قاعده‌مند کردن این فعالیت‌ها جهت پیشگیری از تهدیدات علیه صلح، به موضوعی مهم و پرمناقشه تبدیل شده است، برخی از کشورها از این مناقشات به سود خود و اهدافشان حداکثر بهره‌برداری را می‌برند. نزدیک به ۲۰ سال است که این مسئله، موضوع مذاکرات بین جمهوری اسلامی ایران و غرب می‌باشد. در نهایت این مذاکرات و در اواخر سال ۱۴۰۴ مشخص شد که اهداف و برنامه‌های طرف مذاکره کننده، اصولاً بر گفتگو استوار نبوده است. تجاوز بی‌پروا به تمام ساختار حاکمیتی و وجود ایران، در دستور کار آمریکا و رژیم اسرائیل قرار گرفت و با ترور رهبری جمهوری اسلامی ایران در آغاز تجاوز اسفندماه ۱۴۰۴، جهان را در شوکی بزرگ فرو برد. این شوک عظیم نه صرفاً به خاطر یک ترور و اقدام نظامی است، بلکه جهان رو به توسعه بر مدار حقوق بین‌الملل دریافت که مسیر در حال حرکت، نه با موانع برخورد کرده است بلکه به نقطه‌ی صفر بازگشت داده شده و هرآنچه از توسعه در آن سخن گفته می‌شود، برداشتی نظری و البته فریبکارانه است.

ترور رهبری و عالی‌ترین مقام سیاسی و مذهبی یک کشور مستقل و دولت مشروع، به همراه ارائه‌ی لیستی از ترور سایر مسئولان اجرایی، قضایی، تقنینی و امنیتی از جانب رژیم اسرائیل و حمایت از این ترورها از جانب دولت ایالات متحده‌ی آمریکا، تهدیدی جدی علیه تمام ساختار نظم جهانی است. توجیه این اقدامات و جنایات بر مبنای کدام یک از قواعد و مقررات بین‌المللی قرار است صورت گیرد؟ موضوعی است که به وضوح پاسخ آن مشخص است؟ مقرراتی که بیان می‌کند، قدرت نظامی و سیاسی است که می‌تواند قواعدی را ایجاد کند، اصول مسلم حقوقی را نادیده بگیرد و البته واکنش‌های جهانی را نیز کنترل و هدایت نماید و حتی با لحنی طلبکارانه از سایر دولت‌ها به جهت عدم حمایت از این اقدامات یاد کند.

رژیم اسرائیل و دولت آمریکا نه تنها اقدام به ترور مقام عالی سیاسی و مذهبی در ایران نمودند، بلکه تهدید کرده‌اند که رهبران آینده را نیز ترور خواهند کرد. این تهدیدات و اقدامات نه تنها در تقابل آشکار با اصول اساسی حقوق بین‌الملل، منشور سازمان ملل متحد در مقام و جایگاه حافظ صلح و امنیت جهانی قرار دارد بلکه موجد رویه‌ای است در جهان که می‌تواند نظم متزلزل شکل گرفته را تحت تاثیر قرار داده و آن را زایل نماید. مشخص نیست، نظریه‌پردازان حقوق و روابط بین‌الملل، در این خصوص چرا سکوت کرده‌اند و حتی در حمایت از آن نیز اقدام نموده و حق دفاع مشروع ایران را به

چالش می‌کنند. جهان مسلماً پیشیمانی سختی از این سکوت متحمل خواهد شد. رویه‌ی ایجاد شده، جسارت و قضاوت در کشتار غیرنظامیان، مقامات عالی رتبه‌ی دولتی مستقل و سعی در مداخلات سیاسی در سرنوشت حاکمیت و یک ملت، موضوعی نیست که نادیده گرفته شود. این مسئله نقطه‌ی عطفی است در مسیر تکامل حقوق بین‌الملل که می‌تواند ضعف‌های آن را آشکار سازد، اندیشمندان این حوزه را به بازنگری در آن وادارد و البته به جای توجه به کمیت مقررات در حقوق بین‌الملل به کیفیت قواعد و مهم‌تر از همه، ضمانت اجراها برای آن مورد توجه قرار گیرد.

اقدام به ترور عالی‌ترین مقام سیاسی ایران و تهدید به ترورهای بیشتر و ترور رهبری بعدی، اقدامی است به نظر بی‌سابقه در تاریخ تقابلات سیاسی و نظامی کشورهای جهان، جهانی که مدعی استقرار صلح و نظم جهانی است. این اصول که بر پایه‌ی آن نظم کنونی شکل گرفته است و با این اقدامات و تهدیدها مورد خدشه‌ی اساسی قرار گرفته است نه تنها، نقض حقوق بین‌الملل تلقی می‌شود بلکه می‌تواند بنیان‌های ساختار جهانی را با خطرات جدی مواجه سازد و مسابقات تسلیحاتی را در جهان گسترش دهد، حاکمیت‌ها دریافته‌اند که تنها عنصر بازدارنده و حامی آن‌ها، قدرت نظامی و امنیتی است، دولت‌ها دیگر از مصونیت سابق برخوردار نیستند و به جهت دسترسی سرویس‌های جاسوسی آمریکا و اسرائیل به اطلاعات آن‌ها، امکان هر گونه تقابل، مخالفت و تعارضی را از خود سلب شده می‌بینند. جهان نظاره‌گر فروپاشی احترام به حاکمیت‌ها بوده و تروریسم دولتی در حال گسترش است.

ترور رهبری و تهدید به ترور رهبر آینده ایران، نقض اصل منع تهدید و استفاده از زور و تجاوز است که به استناد بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل، اعضای سازمان ملل متحد، متعهد هستند از آن خودداری نمایند، توسل به این میزان از زور و تهدید و استفاده از آن در آینده، نه تنها نقض اصول و قواعد امره بین‌المللی است بلکه از جهت مسئولیت کیفری بین‌المللی نیز به استناد اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، جنایت بین‌المللی محسوب می‌شود. مضافاً بر اینکه این تهدید و ترور، خود به عنوان یک تهدید اساسی در قبال صلح جهانی می‌تواند محسوب شود. تهدیدی که اگر شورای امنیت سازمان ملل متحد توان و قابلیت انجام تکلیف خود را داشت تحت قواعد فصل ۷ منشور ملل متحد باید آن را احراز می‌کرد و نسبت به کشورهایی که این وضعیت را ایجاد کرده‌اند بر اساس مواد ۴۰ و ۴۱ منشور، تصمیمات مقتضی را اخذ می‌نمود. این در حالی است که تسلط آمریکا بر عملکرد شورای امنیت، عملاً این نهاد را در قبال هرگونه اقدام دولت ایالات متحده ناکام گذاشته است و انفعال آن را بیش از پیش آشکار ساخته است. نهادی که در آن حتی نماینده‌ی آمریکا خود را مجاز می‌داند نمایندگان کشور مورد تجاوز (ایران) را آشکارا تهدید کند.

حقوق بین‌الملل به نقطه‌ای دست یافته بود که مدعی ایجاد اصلی به نام اصل برابری حاکمیت کشورها و منع مداخله در امور کشورهای دیگر بود. این اصل بر اساس بند ۱ ماده ۲ منشور، سازمان ملل مبتنی بر اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضا قرار دارد. بر اساس این اصل کشورها حق دارند سرنوشت خود را تعیین کنند، هیچ کشوری حق مداخله در امور داخلی سایر کشورها را ندارد. امور داخلی اعم از مسائل سیاسی و حاکمیتی است که باید توسط خود ملت‌ها تعیین شود. مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی داخلی ایران، در سال‌های اخیر موضوع مداخلات عملی و اظهارنظرهای مداخله‌جویانه‌ی کشورهای متجاوز بوده است و حتی تحرکاتی نیز در داخل کشور، به صورت برهم زدن نظم و امنیت داخلی ایجاد شده است و این مسئله‌ی اخیر به عنوان مداخله‌ای جدید و ناقض اصول پیش‌گفته در همین راستا قابل بررسی و ارزیابی است.

اصل مصونیت بین‌المللی مقامات سیاسی و عالی‌رتبه کشورها از جهت اصل احترام به برابری حاکمیت‌ها و اقدام متقابل، مورد پذیرش عرف بین‌الملل قرار گرفته و نزاکت بین‌المللی نیز بر ایجاد این رویه تأکید دارد. این اصل یکی از نتایج مصونیت دیپلمات‌ها و نمایندگان سیاسی کشورها محسوب می‌شود. مصونیت سیاسی، موضوعی است که در تاریخ دارای سابقه بوده به نوعی وجاهت و مشروعیت بخش اقدامات کشورها حتی در مخاصمات محسوب می‌شده است. سال ۱۹۶۱ در کنوانسیون وین راجع به روابط سیاسی، به صورت قاعده‌مند ایجاد شد و در زمره منابع قراردادی حقوق بین‌الملل قرار گرفت. نظریات حقوقی قائل به وجود دو اصل مهم در این حوزه هستند: مصونیت دولت (immunity state) و مصونیت حاکم (immunity sovereign) که به عنوان مفاهیم پایه‌ای در حقوق بین‌الملل شناخته می‌شوند و بر اساس آن‌ها میتوان مقررات‌گذاری انجام داد و هنجارهای بین‌المللی را مشخص نمود. این نوع مصونیت دولت و حاکمان یکی از برآوردهای اصل برابری، اصل استقلال دولت‌ها محسوب می‌شود. نمی‌توان قائل به استقلال دولت‌ها بود ولی اقدام به تهدید و ترور مقامات عالی‌رتبه آن دولت نمود. تساوی حاکمیت‌ها مستلزم احترام به آن‌هاست. رژیم اسرائیل و دولت آمریکا مشخصاً برای خود صلاحیتی غیرقانونی فراسرزمینی قائل شده و در اقدامی مداخله جویانه و خلاف اصول پیش‌گفته، به این اقدامات دست یافته‌اند.

نظر به اینکه رهبری ایران، علاوه بر داشتن مرجعیت سیاسی، مرجعیت دینی و حتی معنوی در حکومت جمهوری اسلامی ایران را بر عهده دارد، هر گونه اقدام و تهدید به ترور و دیگر اقدامات مشابه، نقض اصل احترام به مقدسات دینی سایر ادیان و مذاهب محسوب می‌شود. این تهدیدها نوعی توهین به اعتقادات مذهبی و دینی یک ملت محسوب می‌شود. ترور رهبر مذهبی، نادیده گرفتن اصل حق آزادی ملت‌ها در انتخاب دین می‌باشد. این موضوع می‌تواند برای هر دین و آیینی اتفاق افتد، دشمنی یهود و اسلام را عمیق‌تر کند و هرج و مرج و بی‌اعتمادی بین ادیان و تمدن‌ها را گسترش دهد. آزادی بیان و عقیده به وضوح نقض شده است. بند ۲ ماده ۱۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بیان داشته است: هیچ کس نباید مورد اکراهی واقع شود که به آزادی او در داشتن یا قبول یک مذهب یا معتقدات به انتخاب خودش لطمه وارد آورد. ماده ۱۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۲) نیز اشعار می‌دارد: هر کسی باید حق آزادی تفکر، وجدان و مذهب داشته باشد. این حق شامل آزادی داشتن و یا پذیرش مذهبی به انتخاب خود فرد، و آزادی اظهار باور یا مذهب در پرستش، عبادت، عمل به فرایض و آموزش آن مذهب یا باور خواه به طور فردی و خواه در جامعه با دیگران و به طور عمومی و خصوصی می‌شود.» در پرتو این حقوق شناخته شده برای نوع بشر و البته اصل مهم و بنیادین آزادی بیان، چگونه می‌توان تهدید به ترور رهبری مذهبی نمود با این توجیه که این ترور، در مقام مساعدت و آزادی انجام خواهد پذیرفت.

یکی از مفاهیم اساسی و مهمی که در این حوادث به وضوح می‌تواند عینیت یابد مشروعیت بخشی به تروریسم دولتی است. دولت آمریکا در کنار رژیم جنایتکار، غاصب و کودک‌کش اسرائیل ایستاد و به این مفهوم جامعه‌ی عمل پوشاند. حقوق بشردوستانه و حقوق مخاصمات مسلحانه را نادیده گرفت و ساختار در حال شکل‌گیری نظم جهانی را با چنان چالشی مواجه کرد که ضروری است تمامی نسخه‌های صلح پیش‌بینی شده در جهان، بازنویسی شوند. حاکمیت‌ها دیگر آمیدی به حمایت حقوق بین‌الملل ندارند. این قدرت نظامی و البته حمایت داخلی و مردمی است که می‌تواند نجات بخش یک ملت و حامی یک دولت محسوب شود. جهان غافل از این بی‌نظمی و بی‌قانونی، نظاره‌گر است و این در حالی است که شعله‌های این آتش دامنه تمامی حکومت‌ها را خواهد گرفت و اسرائیل به عنوان رژیم نامشروع، تمامی ملت‌های ریشه‌دار و بزرگ را تهدید خواهد کرد.



Title :

**The leadership of Iran being turned into targets of
assassination by the United States and Israel**

The writer :

Mahmoud Rashnavaz

**Doctoral student of International Law, Emirates
Branch, Islamic Azad University, Dubai, UAE**

**member of the center of lawyers, official experts
and consultants of the judiciary**

۲۰۲۶/۰۳/۲۲